

با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و رعایت کنندگان محترم قانون جبران.

غزل شماره ۲۵۵۲ دیوان شمس برنامه ۸۹۹ حاوی نکاتی است که توجه به آنها به ما در شناخت دورویی و نفاق من ذهنی کمک می کند و در نقطه‌ی مقابل هم که عشق و صداقت است ویژگی های اصلی انسانهای عاشق و صدیقان در این غزل بیان شده است.

کجا باشد دورویان را میانِ عاشقان جایی
که با صد رو طمع دارد ز روزِ عشقِ فردایی

- دورویان دائماً در حال حرف زدن و بافتن تار و پود من ذهنی خود هستند و خواهان عمر طولانی برای رسیدن به آرزوهای دور و دراز من ذهنی شان هستند. نقطه‌ی اشتراک دورویان، «طمع» است، یعنی زندگی خواستن از هر چیزی که ذهن نشان میدهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۶۷

کاغُ کاغ و نعره‌ی زاغِ سیاه
دائماً باشد به دنیا عمرخواه

همچو ابلیس از خدای پاکِ فرد
تا قیامت عمرِ تن درخواست کرد

- طمع باعث می شود انسان، زندگی کردن در این لحظه را به آینده موکول کند، چون دائماً چیزی را می خواهد که در حال حاضر ندارد و به خاطر همین «خواستن»، هیچ وقت نمی تواند این لحظه را به طور کامل زندگی کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷

هرچه از وی شاد گردی در جهان
از فراغ او بیندیش آنزمان

ز آنچه گشتی شاد بس کس شاد شد
آخر از وی جست و همچون باد شد

از تو هم بجهد تو دل بر وی منہ
پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه

طمع، موجب دلبستگی به چیزهای آفل می شود، بطوریکه انسان از به دست آوردن چیزی که به آن طمع دارد خوشحال می شود، ولی این خوشی، موقتی و زودگذر است و با گذشت زمان یا از دست دادن آن چیز، از بین می رود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶۵

هست زاهد را غم پایان کار
تا چه باشد حال او روز شمار

طمع، موجب می شود فرد طمعکار همیشه غمگین و مضطرب باشد، زیرا یا در اضطراب بدست آوردن چیزی است یا در غم از دست دادن چیزی.
در کار معنوی هم، فرد طمع کار برای کسب پاداش در آینده، به این کار می پردازد و دائماً در حالت استرس و فشار روحی است که آیا به اندازه‌ی کافی پاداش جمع کرده است یا نه؟ یا اینکه وقتی به آن نقطه‌ی زمانی و مکانی که تجسم کرده است برسد، حال و روزش چگونه خواهد بود؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۸۱

آفتی نبود بتر از ناشناخت
تو بر یار و ندانی عشق باخت

طمع، انسان را از این لحظه دور می کند و اتصالش با زندگی را قطع می کند، زیرا طمعکار در خیال کسب آرزوهای خود، مشغول عشق بازی با آنهاست و از اینرو از عشق بازی با خدا محروم می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۵۵۲

طمع دارند و نبودشان، که شاه جان کند رُدشان
ز آهن سازد او سدشان، چو ذوالقرنین آسایی

وقتی ما حرص و طمع داریم چیزهایی که در آرزوی بدست آوردن آنها هستیم برای ما مهم می شوند و مرکز ما بوسیله‌ی یأجوج و مأجوج که همانیدگی‌هاست اشغال می شود. در نتیجه هر لحظه ما از امتحان شاه جان، رفوزه می شویم و خدا بین ما و خودش سدی ایجاد می کند و ما می‌مانیم با یأجوج و مأجوج که یکسره به ما حمله می کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۶۲، ۱۵۶۳ و ۱۵۶۹

قصه کوتاه کن برای آن غلام
که سوی شه برنوشته ست او پیام

قصه پُر جنگ و پر هستی و کین
می فرستد پیش شاه نازنین

جمله بر فهرست قانع گشته ایم
زآنکه در حرص و هوا آغشته ایم

ما در من ذهنی دچار حرص و خواستن های پیاپی شده ایم، از اینرو همیشه از خدا طلبکاریم که چرا حوائج ما را برآورده نمی سازد. در این حالت، حتی با خدا وارد معامله می شویم و در مقابل انداختن یک همانیدگی، توقع داریم او خواسته های ما را برآورده کند. این عدم پرهیز باعث می شود ما در ذهن به بازی با ارقام ذهنی مشغول باشیم و مجال فضاگشایی و شناسائی این بیماری حرص و هوا را پیدا نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۵۵۲

دورویی با چنان رویی، پلیدی در چنان جویی
چه گنجد پیش صدیقان؟ نفاقی کارفرمایی؟

- دورویان با مقاومت، زندگی زنده ای که در این لحظه در جریان است را تبدیل به درد و کارافزایی می کنند. در حالت نفاق، این من ذهنی است که زمام امور را در دست دارد، در حالیکه آدم صدیق، تن به چنین ذلتی نمیدهد و برای او ننگ است که من ذهنی اختیار هشیاریش را به دست گیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۵۵۲

که بیخ بیشه ی جان را، همه رگ های شیران را
بداند یک به یک آن را، به دیده ی نور افزایی

- وقتی خداوند یا یک انسان زنده شده به او تمام اسرار درون ما را میداند و به راز دلها آگاه است، نفاق و ننگ داشتن من ذهنی جز رسوایی و زیانکاری حاصل دیگری برای ما ندارد.
- ولی منافقان چون یک تصویر ذهنی از خودشان دارند و یک تصویر ذهنی هم از خدا، همیشه در شک و تردیدند. به همین خاطر در ظاهر وانمود می کنند که معنوی هستند در صورتیکه عملاً به عشق و وحدت با زندگی نرسیده اند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۵۵۲

بداند عاقبت ها را، فرستد راتبت ها را
ببخشد عاقبت ها را، به هر صدیق و یکتایی

- دانایی و بخشندگی از صفات خداوند و انسان کامل است. وقتی ما هم فضاگشایی می کنیم از دانش و بینش فضای گشوده شده استفاده می کنیم و می فهمیم عاقبت ما زنده شدن به حضور است. به علاوه، با مرکز عدم چشم طمع از چیزهای این جهان برمی داریم و هرآنچه از رزق معنوی و مادی می خواهیم را از آسمان درونمان دریافت میکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره‌ی ۲۵۵۲

براندازد نقابی را، نماید آفتابی را
دهد نوری خرابی را، کند او تازه انشایی

- اگر با پرهیز و تعهد و صبر و همچنین اظهار عجز و ناتوانی به خداوند به تدریج از حالت نفاق به یکتایی برسیم، خداوند پرده و حجاب همانیدگیهای مرکزمان را کنار خواهد زد و ما را از ظلمت و تاریکی من ذهنی به بهشت این لحظه هدایت خواهد کرد. جایکه آفریننده و خلاق خواهیم شد.

با تشکر
علی از دانمارک